

کتاب

یادداشت دبیر

هنوز هم جام جهانی؟

دبیری که قصد ترک زمین فوتبال را ندارد!

محمدعلی بزدانبار

دبیر گروه کتاب

mohammadaliyazdanyar@gmail.com

(الف) آقا باختمیم، بد که نه، ولی باختمیم! حذف هم شدیم و طبق معمول چیزی از ارزش‌های ما کم نشد. ایتالیا هم که از اول توی این جام نبود. مانده یک مسی که صرفاً به علت بارسلونایی بودن علاقه‌مند قهرمانی جنابشان در جام جهانی هستیم.

(ب) صفحات مان در شماره قبل را عاشقانه دوست دارم. از آن کارهایی است که افتخار می‌کنم بگویم تحت نظر من انجام شده. انصافاً همکاران شماره ۸ هم در تمام بخش‌های این ویژه‌نامه سنگ تمام گذاشتند و بدون کوچک‌ترین تعارفی بدون آنها چنین نتیجه درخشانی حاصل نمی‌شد. از خانم رحیمی‌پور و همکاران صفحه کودک و نوجوان که تمام خرده‌فرمایش‌های مرا تحمل کردند تا علی‌اکبر شعبی و خانم الهام اشرفی که با وجود مشغله زیاد برنامه من را در اولویت قرار دادند. از خانم بهنود که تمام نکات ریز و درشت من برای این شماره را با آرامش شنید و اعمال کرد تا آقای عباسپور جادوگر بخش هنری که بر اساس پیشنهادهای من طراحی بی‌نظیری برای این صفحات انجام داد. خلاصه که خداقوت!

(پ) بند بالایی تعریف از خود نیست. احساسی است که نسبت به کاری که کردیم در وجود شعله می‌کشید و خواستیم این شعله فروزان را با شما به اشتراک بگذاریم.

(ت) قبل از اینکه کار این صفحات شروع شود دوست داشتم هر هفته یکی از کتاب‌هایی که در طول همان هفته خوانده‌ام را به شما معرفی کنم. اما حالا مشکل اینجاست که دو سه ماهی می‌شود حتی یک کلمه هم نخوانده‌ام و از این نخواندن خودم هم بسیار در رنج و عذابم. باید به انگیزه همین معرفی هفتگی هم که شده بزنم زیر میز - یا کتاب را بگذارم روی میز - و شروع کنم به دوباره کتاب خواندن.

(ث) یکی دو هفته پیش خانم بهنود را دعوت کردم به کلاس مان در مدرسه و ایشان برای بچه‌ها از رسانه و سواد رسانه‌ای صحبت کردند. جای شما خالی که خوش گذشت. چیزی که به چشم آمد جای خالی چنین محتوایی در مدارس بود. ای کاش یک نفر فکری اساسی - و نه کاری محض رفع تکلیف - در این مورد انجام بدهد.

(ج) از این شماره، گزارش‌هایی از قلب فرانسه خواهیم داشت که اتفاقاً به‌صورت مستقیم از درون خاک همان دیار برای ما ارسال می‌شوند. در این شماره هم رفته‌ایم سراغ کتابفروشی مشهور «شکسپیر و شرکا». از دست ندهید که خسارتی عظیم در آن است!

(چ) و بالاخره به‌عنوان آخرین بند، امروز آخرین بخش از سلسله مطالب مرتبط با بازار فروش کتاب را در بخش دنیای نشر منتشر می‌کنیم و از شماره بعد به موضوعات دیگری خواهیم پرداخت. مراقب خودتان باشید.



باید به انگیزه همین معرفی هفتگی هم که شده بزنم زیر میز - یا کتاب را بگذارم روی میز - و شروع کنم به دوباره کتاب خواندن

مناسب برای انواع سنین و سلیقه‌ها!



سالن اصلی کتابفروشی تقریباً بزرگ است. اطرافش در قفسه‌های بلند چوبی، کتاب‌ها نگهداری می‌شوند که از ظاهرش پیداست از سال‌های دور به ماندگار مانده‌اند. برای سهولت در دسترسی کتاب‌های طبقات بالای کتابخانه‌ها نردبانی قدیمی در کنار یکی از قفسات توجهم را جلب می‌کند. الحق که «باستانی» توصیف دقیقی است برای معرفی کتابفروشی که قدمتی قریب به یک قرن دارد. در ادامه سیر و سیاحت در طبقه همکف چند سالن کوچک دیگر را می‌بینم که با قفسه و نیمچه دیواری از هم جدا شده‌اند و انبوهی از کتاب که با عناوین مشخص، بالای هر بخش از هم متمایز هستند. نور و فضا به طور هنرمندانه‌ای تنظیم شده و عناصر طبیعت در کتابفروشی به چشم می‌خورد. متوجه شدم که کتاب‌های این بخش اکثراً معاصر انگلیسی زبان و با عناوین داستانی، علمی، تاریخی، کودک نوجوان و... دسته‌بندی شده‌اند. این طور که پیداست کسی دست خالی از این کتابفروشی بیرون نمی‌رود.



کتاب‌بازها بدون کتاب، خواب و خوراک هم ندارند

شب‌های روشن در شکسپیر و شرکا...

فائزه آشتیانی

خبرنگار

معمولاً به وقت سفر یا تفریحات چند روزه کجا اقامت می‌کنید؟ هتل، مسافرخانه، کمپ در کوه و تپه یا...؟ بعد از روزی شلوغ و پرهیاهو دنبال جایی می‌گردیم کم حاشیه، آرام و دلچسب جایی که بشود خستگی چند ساعت فعالیت پیاپی را از تن به در کرد و انرژی مضاعف ذخیره کرد برای فردای دوباره. حالا برگردید به سؤال ابتدای متن و این بار برای پاسخ تصویر یک کتابفروشی را مقابل چشم‌تان مجسم کنید. کنار قفسه‌های انبوه کتاب به همراه یک جای خواب اضافه. به کتابفروشی شکسپیر و شرکا خوش آمدید!



راز تأسیس یک کتابفروشی

انتهای خیابان پوشری، منطقه پاریس پنچ، حوالی رود سن کتابفروشی کوچک ولی پرمجاری قرار دارد که جرج ویتمن آمریکایی ابتدا نامش را «لو میسترال» Le Mistral گذاشت و بعدتر برای ادای احترام به کتابفروشی سیلیویا بیچ و پس از مرگ او در اکتبر ۱۹۶۲، به اقتباس، نامش را «شکسپیر و شرکا» گذاشته است. این کتابفروشی که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۵۱ در مکان یک صومعه قرن شانزدهم تأسیس شد، پاتوق اهل فرهنگ، شعر و ادب انگلیسی زبان‌هایی می‌شود که در پاریس اقامت کرده یا گذری به آن سفر کرده‌اند. ایده اصلی تأسیس کتابفروشی جرج یک چیز بود: ایجاد محلی برای اجتماع و گفت‌وگو بر محور کتاب.

سفری هفتاد ساله در تونل کتاب

از همان بیرون و در آستانه در ورودی زندگی جریان دارد. قهوه‌خانه کتابفروشی فعال است و مشتری می‌گرداند. روی در یادداشتی گذاشته‌اند که نوشته است: «اینجا یک کتابفروشی باستانی است»، جمله را می‌خوانم و دستگیره فلزی قدیمی را فشار می‌دهم. سفر به اعماق تاریخ آغاز می‌شود...

کتابخانه نیمه‌شب

از نویسندگان و شاعران به چشم می‌خورد. تصویر افرادی چون مارکز، سیمون دیووار، لئونارد کوهن، گرتروود اشتاین، دافنه دوموریه و عکس‌هایی از جورج



ویتمن. به طبقه دوم که می‌رسیم تابلویی می‌بینم از یادداشت‌های کوتاه و بلند که به ثبت یادگاری‌های بازدیدکنندگان از کتابفروشی اختصاص دارد. روی آن انواع و اقسام جملات نوشته شده است. کلمات قصار، بخش‌هایی از یک کتاب و حتی نام افراد. مصداق

از مصرع‌های دیوان حافظ را نوشته است. اینکه این جملات به کدام غزل حافظ برمی‌گردد، اتفاق نظری وجود ندارد. حتی این فرض هم مطرح است که برداشت آزادی از اشعار او است نه برگردان آن. به هر ترتیب خواندن نام حافظ در یکی از کهن‌ترین کتابفروشی‌های جهان مدرن، بی‌مرزی فرهنگ و ادب را به رخ می‌کشد و حس افتخار به تاریخ غنی ایرانی را در وجود قلبه می‌کند. این متن شعری است که به نقل از حافظ نوشته شده: I wish/Lonely or when you are/ The astonishing in darkness/ Being of your own light/Hafiz «کاش می‌توانستم هنگامی که تهایمی و در تاریکی گم شده‌ای نور درونت را به تو نشان دهم.» روی دیوار این پلکان تصویر پرتزه

اینجا تنها یک کتابفروشی نیست

طبقه دوم سه سالن مجزا دارد که بر خلاف طبقه پایین کتاب‌هایش درهم تنیده و بی‌نظم است. هر جا را نگاه می‌کنی قفسه کتاب است و کتاب‌هایی که از شان سره کرده است، اما این، همه ملزومات یک



کتابفروشی از نظر جرج نبود. تخته‌خوابش را که گفتم، در ادامه یک بیاتو، ماشین چاپ قدیمی، آینه قدی، یک میبل و گربه‌ای که دیگر از اهالی آنجا محسوب می‌شود و همه مشتری‌ها او را می‌شناسند. یکی از کتاب‌ها را از قفسه برداشتم، شروع کردم به ورق زدن و به ارتباط کتاب و زندگی فکر کردم. یک کتابفروشی تراز باید همین باشد...

بازری از هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو! در کنار این تابلو جذاب‌ترین بخش این کتابفروشی قرار دارد یعنی تخته‌خواب! گفته بودم که این کتابفروشی مسافرخانه‌ای تمام‌عیار است، حالا شاهد مثالش درست بعد از گذر از طبقه اول و رسیدن به طبقه دوم، روبه‌رویم سبز شد. بعدتر در صحبت با سیلیویا بیچ، دختر جرج ویتمن که حالا صاحب اصلی کتابفروشی است فهمیدم تا امروز این کتابفروشی بیش از چهل هزار نفر را برای اقامت و خواب پذیرایی کرده است. جرج روحیه قناعت و همون دوستی را در کنار عشق به کتاب و زندگی در میان آنها جمع کرده بود که حاصلش شد کتابفروشی که خیلی زود به خانه امید خیلی از اهالی ادب و هنر تبدیل شد.

جرمی مرسر، نویسنده و روزنامه‌نگار کانادایی در کتاب «شکسپیر و شرکا» شرح اقامت چند هفته‌ای خود را در این کتابفروشی این‌طور می‌نویسد: «وقتی که چشم‌هایت به نور ملایم توی اتاق‌ها عادت کند، پشت سر قفسه‌ها، چمدان‌ها و کوله‌پشتی‌ها و تیشرت‌ها و حوله‌ها را می‌بینی و اینجا و آنجا کیسه‌های خواب و نیمکت‌هایی که بعد از بسته شدن مغازه به تخته‌خواب تبدیل می‌شوند. جرج، مقدم همه مشتری‌ها را گرمی می‌دهد، به همگی غذا می‌دهد و اجازه می‌دهد تا هر وقت دلشان بخواهد آنجا بمانند...»

یک بحران باورنکردنی بابت خرید از فروشگاه اینترنتی کتاب

فروشگاهی که ناشران می‌گویند بازار نشر را ورشکست می‌کند!

دنیای نشر

این جمله‌ای که پایین تیتیر نوشته‌ام از بیخ و بن غلط است! مبتنی است بر فرض غلط و طبیعتاً نتیجه غلطی را هم به دست می‌دهد. فرض اصلی این جمله چیست؟ «اگر فروشگاه اینترنتی کتاب‌ها را نفروشد، این فروش در جیب ناشر خواهد رفت». استدلال مستتر در این فرض چیست؟ «خریدار، کتاب را نیاز دارد و خواهی خواهی محصول را تهیه خواهد کرد.» و نتیجه‌ای که به دست می‌آید «فروشگاه‌های اینترنتی کتاب با ارائه تخفیف‌های سنگین، به بازار نشر ضربه زده‌اند

و باید از بازار حذف یا بابت چگونگی حضورشان در این بازار مدیریت شوند.» پاسخ من به فرض اول این است که «خبر، لزوماً این‌طور نیست که اگر کتاب خاصی از فروشگاه الف تهیه نشود، حتماً در فروشگاه ب خریداری خواهد شد». استدلالی در پاسخ به استدلال ناشران در دسترس است: «بخشی از خرید هر مخاطب از فروشگاه اینترنتی کتاب بر اساس صرفه‌جویی در هزینه کتاب‌های مورد نیازش اتفاق می‌افتد. بنابراین، اگر هزینه خرید بالا باشد، کتاب‌های زیادی از این سبد حذف خواهند شد.» و نکته مهمتر اینکه مخاطبان

در خرید کتاب به تناسب قیمت و محتوا هم توجه می‌کنند. بنابراین ممکن است کتابی با تخفیف ۲۵٪ خریداری شود، اما همان کتاب به قیمت پشت جلدش نیارزد و نتیجه غلط هم پاسخ دارد. فروشگاه‌های اینترنتی کتاب جای کسی را در این بازار تنگ نکرده‌اند. آنها در پاسخ به نیاز مخاطبان راه‌اندازی شده و بر اساس قیمت‌ها و فاکتورهای رسمی در این زمینه فعالیت می‌کنند. کتابفروشی‌های اینترنتی گزینه‌ای جدید به خریداران کتاب معرفی کرده و علاوه بر این دسترسی به کتاب را برای دورافتاده‌ترین نقاط ایران هم ممکن

کرده‌اند. در حقیقت اصل مسأله جایی است که کتابی با فرضاً ۳۰۰ هزار تومان قیمت پشت جلد، به قیمت ۲۲۰ هزار تومان فروخته شده و هنوز هم سود آورند! فروشگاه‌های اینترنتی کامیاب به تمام مخاطبان اثبات کرده‌اند شیوه قیمت‌گذاری فروش در بازار نشر ایران روندی معیوب است که باید هرچه زودتر و به شکل اساسی اصلاح شود و بر همین اساس است که اصرا ناشران به عدم خرید از فروشگاه‌های اینترنتی پاسخ عکس می‌دهد. راه مقابله با پدیده‌های نوظهور حذف آنها نیست، مخصوصاً در وادی فرهنگ!

بخشی از خرید هر مخاطب از فروشگاه اینترنتی کتاب بر اساس صرفه‌جویی در هزینه کتاب‌های مورد نیازش اتفاق می‌افتد. بنابراین، اگر هزینه خرید بالا باشد، کتاب‌های زیادی از این سبد حذف خواهند شد